

## متن، وانموده و تحلیل گفتمان (۳)

دکتر محمد رضا تاجیک

### چکیده

تحلیل گفتمان آن گونه که توسط آرنستو لاکلاو و شنتال موفه در کتاب "هژمونی و راهبرد" (۱۹۸۵) توسعه یافته، رویکردی بسیار غنی و نوین در عرصه سیاست است. از این منظر مفهوم "گفتمان" تلاشی معرفت شناسانه برای پرهیز از بکار بردن مفهوم اجتماع به مثابه یک پدیده تماماً منسجم و کاملاً تحت سیطره یک مرکزیت واحد (اصالت کلیت) است. مفهوم گفتمان همچنین سعی در پرهیز از گرفتار شدن در مفهومی معکوس از اجتماع به عنوان مقوله‌ای منطقیاً متشکل از عناصر مجزاکه هر یک خارج از ارتباطشان با دیگری تشخیص یافته‌اند، می نماید (اصالت عنصر). به بیان دیگر، از این منظر مفهوم گفتمان اگر چه بر هر گونه کلیت و تمامیت از سر بی اعتنایی و تردید می نگرد، لکن عناصر

مجزاً را صرفاً در روابطشان با یکدیگر به تحلیل می‌کشد.

\*\*\*

آشنایان ره بدین معنا برند  
در سرای خاص بار عام نیست  
از هزاران در یکی گیرد سماع  
زانکه هر کس لایق پیغام نیست

(کلیات سعدی)

از مباحثی که گذشت (در دو شماره قبل) دیدیم که، نکته کلیدی در رویکرد زیان‌شناسی ساختگرا این است که ما قادر به دستیابی به معانی نیستیم. آنچه که در حوزه درک و دسترسی ما قرار می‌گیرد صرفاً "زبان" (به عنوان مهم‌ترین عرصه ارتباط اجتماعی) است. به بیان دیگر، زبان کوتاه‌ترین و هموارترین مسیری است که ما را به معنی رهنمون می‌شود. زبان وجودی مقدم بر وجود ما داشته و با حضور مقتدرانه خود درک و تصور آدمی از خویشتن و محیط خود را سامان و معنی می‌بخشد.

از این منظر، انسان همواره در جهانی پرداخته و برآمده از زبان تولد می‌یابد، می‌زیبد و جغرافیای انسانی و هویت خود را تعریف می‌کند. بنابراین، زبان نه مخلوق استعداد و فطرت خاص آدمیان و نه محصول فرهنگ‌ها و تعاملات بشری است، بلکه نظام مستقل و خود مختار و قائم به ذاتی است که مقدم بر انسان‌ها و جوامع انسانی و مستقل از عالم طبیعت موجود است و به واقعیت‌های بیرونی و اندیشه و رفتار آدمی شکل می‌دهد و به این اعتبار خالق واقعیت‌ها و موجد ذات آدمی به شمار می‌آید.<sup>۱</sup> به تعبیر لوی اشتراوس "شرط لازم و کافی برای نیل به اصل و پایانه‌ای که برای تبیین در مورد دیگر نهادها و سنت‌ها نیز حائز اعتبار باشد، آن است که ساختار ثابت و ناخودآگاهی را که در لایه زیرین هر نهاد و سنت موجود است، درک نماییم."<sup>۲</sup>

بر اساس آموزه سوسور، رابطه بین ایده‌ها و یا معنی (مدلول) با کلمات و یا صحیح‌تر بگوییم با "انگاره‌های صوتی" Sound Images (دال) یک رابطه قراردادی است. کلمات متفرد ارزش، تعریف و هویت خود را از رهگذر و به واسطه نفی آنچه که نیستند، کسب می‌کنند. و این بدان معناست که انگاره‌های صوتی را نمی‌توان انعکاس صرف مدلول یا معنی دانست. سطح "دال"ها سطحی مستقل است که می‌باید آن را به گونه‌ای مجزاً و



متمایز مورد مطالعه قرار داد. از منظر سوسور نمی‌توان به معنای واژگان با ارجاع آنان به چیزی برون از مدار زبان دست یازید، بل تنها طریق نیل به معنا، ایستادن در درون ساختار زبانی است که واژه در آن حضور و سکنی دارد. به دیگر سخن، منشاء علایم زبانی (گفتاری) را نه در تعامل میان فاعل شناسایی و واقعیت بیرونی و نه در ذهن فاعل شناسایی، که در خاستگاهی مستقل از هر دو که از یکسو مفهوم انسان را تعریف می‌کند و از سوی دیگر زمینه لازم برای فهم متقابل میان آدمیان را فراهم می‌آورد، می‌باید جستجو کرد.<sup>۳</sup>

چهره دیگر آموزه زیانشناختی سوسور، معرفی نشانه‌ها به عنوان عوامل ارتباطی است. به بیان دیگر، نشانه‌ها نیت پرورده **Intentional** هستند و بر ایده‌های نهفته در در پشتینه خود، تأکید می‌ورزند.<sup>۴</sup> سوسور همچنین به فرهنگ به مثابه یک پدیده پان - زبان‌شناسیک می‌نگریست. بدین معنی که علم علایم و نشانه‌ها (نشانه شناسی **Semiotics - Semiology**) طریقی برای مطالعه اشکال فرهنگی است، زیرا آنان نیز همچون زبان سامان یافته‌اند.

آموزه‌های سوسور عمدتاً بدان علت که فضای مناسبی برای قدرت خلاقه دال جهت خلق معنی جدید ایجاد نمی‌کند، مورد انتقاد ساختگرایان ما بعد خود قرار می‌گیرد. در اندیشه سوسور دال کماکان به طور فشرده‌ای وصل به مدلول است و زبان نیز کماکان یک انتقال دهنده خنثی معنی، بیش نیست. در مکتب زیانشناختی ساختگرایان ما بعد سوسور و فرا - ساختگرایی، تقویت قدرت خلاقه دال برای آفرینش معنی جدید، نقلی وزین می‌یابد. از منظر اینان، کلمات و اصطلاحات می‌توانند حامل معنی جدید باشند. گویاترین مثال در این زمینه شعر است. درآمد چنین پنداری این خواهد بود که ما می‌باید قول و لفظ‌های کلامی (شفاهی) جدید را مورد عنایت قرار دهیم. تغییرات در سطوح کلمات نشانگر تغییر معانی هستند. در مقایسه با هرمنوتیک یا پدیدار شناسی، زیانشناسی بر آن نیست که به سطح عمیق تری از معنی دست یازد، بلکه سعی در یافتن نظامی در سطح دال‌ها و یا قواعدی که تولید متن‌ها را در نظام‌های معنی کنترل و هدایت می‌کنند، دارد.<sup>۵</sup>

از نقطه نظر زیانشناسی، چیزی به عنوان معنی ناب و خالص وجود ندارد. فراساختگرایانی نظیر فوکو و دریدا این موضوع را که کسی بتواند در مورد هر معنی

اجتماعی یا ایده‌ها به طور کلی، خارج و یا تحت لوای زبان صحبت کنند را به جدال کشیده‌اند. در بستر این نحله از تفکر معنی‌ای جز خود زبان، خارج از زبان وجود ندارد. هیچ حضور مطلقاً ممکن نیست، مگر بازنمایی، و این همان چیزی است که دریدا سعی می‌کند با بیان مشهور خود "چیزی خارج از متن وجود ندارد"، توضیح دهد. زبان به مثابه عامل نخستین (مقدم)، تصویر و تعریف شده است. در این منزل نخستین ما می‌بایست توفقی داشته و در جستجوی این مهم باشیم که یک چیز "واقعاً چه معنی می‌دهد."<sup>۶</sup>

هیچ حقیقت روانشناختی نهان و مستوری در زیر لوای کلمات وجود ندارد که منتظر کشف شدن باشد. هیچ کهکشان پدیدار شناسانه دماغی نیز وجود ندارد که می‌باید در پس کلمات جستجو شود. چیزی گم نشده چنانچه ما بر زبان و نه بر معنی تمرکز کنیم.<sup>۷</sup> به راستی، تیرگی و کدوری زبان، رخنه کردن و یافتن اینکه آیا چیزی نهان در پس کلمات وجود دارد را ناممکن می‌سازد.<sup>۸</sup> هیچ تحقیقی نمی‌تواند در سطح ایده‌ها و معنی منزل گزیند، زیرا معنی همواره توسط زبان و ساطت می‌شود. و زبان پویایی‌های خاص خود را داراست که ناشی از طبیعت مستقل دلالت‌کننده‌هاست. بنابراین هنگامی که ما متنی را مطالعه می‌کنیم و یا به سخنی گوش فرا می‌دهیم، فی الواقع در حال مطالعه زبان هستیم نه معنی. افزون اینکه زبان ابزاری است که از رهگذر آن معنی اجتماعی انتقال داده می‌شود.

علت چنین نگرشی توسط فوکو و درینا نسبت به معنی، نهایی نهفته در خارج از زبان را می‌باید در دیدگاه آنان نسبت به "فاعل انسانی" Human Subject و نقش انسان خلاق جستجو کرد. نقطه عزیمت این نوع نگرش در این است که در یک سویه و جهت اجتماعی - علمی، انسان منطقی حاکم مرده است. کسی نمی‌تواند نگرهبان و نگهدارنده معنی مسلط باشد. از این منظر غیر ممکن است که ما معنی را در درون زبان ثابت کنیم. دال همواره سیال و در حال صیورورت است.

در "دیرینه شناسی دانش" Archaeology of knowledge تأکید فوکو بر آن است که گفتمان‌ها صرفاً گروه‌هایی از اظهارات (اداه‌ها) که حول یک درونمایه یا موضوع تجمع کرده‌اند، نیستند. گفتمان‌ها، همچنین سلسله‌ای سازواره از اظهارات ناشی از یک جایگاه نهادی ویژه نیستند، بلکه آنان در سطحی بالا، گروه‌هایی انتظام یافته از اظهارات و جملاتی هستند که با قواعد درونی خود گفتمان، همنشینی و همراهی گزیده‌اند. قواعد و



ساختارهای گفتمانی از عناصر اجتماعی - اقتصادی یا فرهنگی نشأت نمی‌گیرند، اگر چه همواره این امکان وجود دارد که چنین عناصری در حدود و گستره‌ای خاص در شکل‌گیری آنان تأثیر داشته باشند، لکن این عناصر، خود، شأن و جلوه‌ای از گفتمان هستند و در دامان پویایی‌های درونی گفتمان تولد یافته‌اند. لذا مطالعه گفتمان از این منظر به سادگی به تحلیل اظهارات و جملات ختم نمی‌شود، بلکه ساختارها و قواعد درونی گفتمان را نیز در برمی‌گیرد. فوکو این نوع تحلیل ساختارهای گفتمانی را "دیرینه‌شناسی" می‌نامد. از نظر او موضوع دیرینه‌شناسی، مطالعه ساخت گفتمان‌های دانش‌های گوناگونی است که مدعی عرضه نظریاتی درباره جامعه، افراد و زبان بوده‌اند. چنانکه فوکو خود می‌گوید:

چنین تحلیلی نسبتی با تاریخ اندیشه‌ها یا تاریخ علم ندارد، بلکه پژوهشی است که هدف آن کشف این مطلب است که بر چه اساسی شناخت و نظریه ممکن شد، در درون چه فضایی از نظم، دانش بنیاد یافت، بر اساس چه مقولات پیشینی تاریخی... اندیشه‌ها پدید آمدند، علوم تأسیس شدند، تجربه در فلسفه‌ها بازتاب یافت، عقلانیت‌ها شکل گرفتند، تا اینکه پس از مدتی کوتاه احتمالاً منحل و ناپدید شوند.<sup>۴</sup>

فوکو در پی یافتن پاسخ این پرسش بود که چه شرایطی در هر زمانه خاص موجب می‌شود گونه‌های خاصی از گفتارها به کار برده شوند و رواج یابند و در عوض بسیاری دیگر از عبارات و اظهاراتی که هم از نظر قواعد دستور زبان و هم از حیث اصول منطقی صحیح اند مورد استفاده قرار نگیرند و مغفول واقع شوند. از نظر فوکو آنچه که موجب بروز این گونه شکاف‌ها و خلاءها در کاربرد زبان می‌شود وجود صوری ضروری، ناخودآگاه و نامشخصی، از اندیشه است که از قوانین دستوری یا منطقی مستقل بوده و گویندگان، آگاهانه یا ناآگاهانه گزاره‌های خود را با آنها مطابق می‌سازند. فوکو چنین صوری را اپیستمه (نظام دانایی) Episteme نامیده و گزاره‌هایی را که از این صور تبعیت می‌کنند را تشکیل‌دهنده گفتمانی Discursive Formation نام می‌دهد. منظور فوکو از نظام دانایی چنین است:

...کسل روابطی که در یک عصر خاص، وحدت بخش

کردارهای گفتمانی ای هستند که اشکال معرفت شناسانه، علم و احتمالاً نظام های صوری را پدید می آورند... نظام دانایی، شکلی از معرفت *Connaissance* یا نوعی عقلانیت نیست که با گذار از مرزهای علوم بسیار گوناگون، وحدت غالب یک موضوع، یا یک روح و یا یک عصر را نشان دهد، نظام دانایی مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص می توان میان علوم یافت، به شرط آن که این علوم را در سطح قاعده بندی های گفتمانی تحلیل کنیم.<sup>۱۰</sup>

درونمایه دیرینه شناسی دانش در گستره ای وسیع بر رابطه بین متن ها و گفتمان ها با واقعیت و یا به بیان دیگر، بر چگونگی ساخته و پرداخته شدن واقعیت توسط ساختارهای گفتمانی، تمرکز دارد. البته "واقعیت" هیچگاه توسط فوکو تعریف نشد، زیرا در نزد وی ما صرفاً به ساختارهای گفتمانی ای که درک و فهم ما را از واقعیت مشخص می کنند، دسترسی داریم.<sup>۱۱</sup> عده ای از منتقدین فوکو، وی را به علت انکار واقعیت (آنجا که بر قدرت های شکل دهنده گفتمان تأکید می ورزد)، و عده ای دیگر او را به سبب انکار حوادث تاریخی، مورد هجمه نقادانه خود قرار داده اند.<sup>۱۲</sup> نظریه پردازانی نظیر لاکلاو و موفه نیز بر آن شدند تا در مقابل دو دسته نخست، قرائتی متفاوت از دیدگاه فوکو در زمینه رابطه بین گفتمان و واقعیت بدست دهند:

این حقیقت که هر ابژه ای به ابژه ای گفتمانی ساخته و پرداخته می شود، ربطی به این معنا که دنیایی در خارج از اندیشه وجود دارد، یا تضاد بین رئالیسم / ایده آلیسم، ندارد. یک زمین لرزه یا سقوط یک آجر به اعتبار حوادث اینجایی و اکتونی بودنشان، مطمئناً مستقل از اراده من جامه وجود بر تن دارند. اما اینکه تشخیص آنان به مثابه یک ابژه به سبب "پدیده های طبیعی" یا "جلوه ای از غضب خداوند" شکل گرفته است، وابسته به ساختمان شدن یک بستر و زمینه گفتمانی است. آنچه انکار می شود این نیست که چنین ابژه هایی خارج از اندیشه وجود دارند، بلکه تأکید متفاوتی است بر اینکه آنان می توانند خود را به مثابه ابژه ای خارج و مستقل از هر موقعیت و شرط وجودی



گفتمانی، شکل دهند.<sup>۱۳</sup>

در مجموع از آنچه که گذشت می توان نتیجه گرفت که اگرچه ساختگرایی و فرا - ساختگرایی دو رویکرد بسیار متفاوتند و فراساختگرایان اساساً بهره ای از زیباشناسی ساختاری در کار خود نمی برند، لکن بی تردید مشابهت هایی نیز میان این دو نگرش وجود دارد. برای نمونه هر دو در گرایشهای انتقادی ذیل مشترکند:

(۱) در نقل هر دو گفتمان، انتقادی از فاعل (سویژه) انسانی وجود دارد. واژه "فاعل" به چیزی کاملاً متفاوت از واژه دیر آشناتری همچون "فرد" Individual رجوع می دهد. سرگذشت تاریخی واژه اخیر به رنسانس برمی گردد و بر این پیشا فرض استوار است که انسان یک عامل آزاد و روشنفکر است و اینکه فرایندهای اندیشه اساساً به وسیله شرایط تاریخی و فرهنگی تحت فشار و انقیاد نیستند. چنین نگاهی به عقل به وسیله اندیشه فلسفی دکارت مورد تأکید قرار گرفت. به این عبارت توجه کنید: "من فکر می کنم، پس هستم." "من" دکارت خود را کاملاً آگاه، و بنابراین قابل درک فرض می کند. این "من" نه تنها خودگردان و آزاد، که سازواره و همگون نیز هست. اندیشه وجود سرزمین روانی دیگر در تضاد با آگاهی، غیر قابل تصور است.

لوی استراوس، یکی از پیشتازان ساختگرا، فاعل انسانی (و یا مرکز هستی) را "بچه نثر، لوس و بدعادت داده شده" می نامد. او معتقد است که هدف نهایی علوم انسانی نه تأسیس انسان که انحلال اوست. چنین ایده ای شعار ساختگرایی شد. فرا - ساختگرایی حجمه و سازانه خود علیه مفاهیم را یا ابزار آن چیزی که ما تاکنون به عنوان انسان فهمیده ایم، آغاز می کند. فراساختگرایی بر آن است که سوژه (فاعل انسانی) را منحل کند. فوکو و دریدا اساساً تئوری ای در مورد فاعل انسانی ندارند. لاکان استثناء است. او نسبت به سوژه تمایل دارد، زیرا وی از یک سو تحت تأثیر فلسفه هگل است، و از سوی دیگر گرایش مسلط معرفت شناسانه وی، گرایش روانکاوانه است.

(۲) هم ساختگرایی و هم فرا ساختگرایی نسبت به تاریخ گرایی Historicism منتقد هستند. آنها این اندیشه را که یک الگوی سراسری در تاریخ وجود دارد، به چالش می کشانند. نمونه بارز آن انتقاد لوی استراوس از نظریه سارتر درباره ماتریالیسم تاریخی، در کتاب The Savage Mind است.

(۳) هر دو رویکرد نسبت به "معنی"، مشی انتقادی را پیشه خود ساخته اند. موزور بر

تسمایز بین دال و مدلول تأکید داشت. رابطه ساختاری دال و مدلول، یک نشانه زیانشناختی را می‌سازد و لذا می‌توان گفت که زبان پرآمده و محصولی از تجمیع این نشانه‌هاست. نشانه زیانشناختی هویتی قراردادی و نه ضروری دارد. هر دال ارزش خود را از رهگذر موقعیت و منزلت متمایزی که در درون ساختار زبان حائز است، کسب می‌کند. در فراساختگرایی، مدلول تنزل کرده و دال در منزلتی برتر می‌نشیند. این بدان معنی است که ارتباط یک به یکی مابین فرضیه‌ها و واقعیت وجود دارد. لاکان، به عنوان نمونه، از لغزش و ریزش دایمی و پی در پی مدلول در زیر لوای دال و دریدا نیز از نظام ناب و ساده دال‌های شناور و سیال، بدون اینکه بتوان هیچ رابطه غیر زیانشناختی متعین با مدلول برای آن تعریف کرد، گفتگو می‌کنند.

۴) هر دو از منظری انتقادی به فلسفه می‌نگرند. آلتوسر در اولین کارهای خود درباره کنش "تئوریک" می‌نویسد و بر آن است که فلسفه مارکسیستی یک علم است. او بین مارکس جوان که در فضایی هگلی و ایدئولوژیک می‌اندیشید و مارکس پیر که با فهم و درک خود از مفاهیم و فرایندهای اقتصادی خود، به مثابه یک عالم برجسته جلوه‌گر شده بود، تمایز شفافی قایل بود. می‌باید اشاره کرد که زمانی که ساختگرایان زبان را به طرف مرکز اندیشه فرانسوی سوق دادند، فی الواقع به طریقی ضد فلسفی دست یازیدند. به رغم این مشابهت‌ها، به موارد تمایز بسیاری میان این دو رویکرد نیز می‌توان اشاره کرد. از آن جمله: در حالی که ساختگرایان حقیقت را در "پشتینه" یا "درون" یک متن جستجو می‌کنند. فراساختگرایان بر تقابل و رابطه دو سویه میان خواننده (قرائت‌کننده) و متن به مثابه یک رابطه پویا و تولیدی، تأکید می‌ورزند. به دیگر سخن، از این منظر، قرائت منزلت خود را به عنوان یک مصرف‌کننده منفعل کالای تولید شده، از دست می‌دهد. فراساختگرایان همچنین به گونه‌ای عمیق نسبت به وحدانیت و یگانگی نشانه ثابت (دیدگاه سوسور) منتقد بوده و بر تغییر و گذری مستمر از مدلول به دال پای فشرده و لذا بر آنند که همواره راه انحرافی جاودانه و پیوسته‌ای بر سر راه نیل به حقیقت که منزلت و جاودانگی خود را از دست داده است، وجود دارد. فراساختگرایی، انتقاداتی را بر مفهوم کلاسیک کاتسی سوبژه واحد (فاعل / نویسنده به مثابه منشاء آگاهی و منبع مقتدری برای معنی و حقیقت) وارد می‌سازد. فراساختگرایان معتقدند که فاعل انسانی یک آگاهی واحد و یگانه ندارد، بلکه به وسیله زبان سامان یافته است. در یک کلام،



فرا ساختگرایی در برگیرنده انتقادی از متافیزیک و از مفاهیمی همچون "علیت"،  
 "هویت" و "حقیقت" است.<sup>۱۳</sup>

1. J. Levi-Strauss, *Structural Anthropology* (1977), p. 21.

2. Jacques F. Coues in *General Linguistics*.

3. Eco Umberto, *A Theory of Semiotics* (Bloomington: Indiana University Press, 1976), p. 14.

4. See M. Goussier, *Postmodernism: Material Culture and the Power of Postmodern Life* (Oxford UK & Cambridge USA: Blackwell, 1982), pp. 3 - 31.

5. See Michel Serres, *On Language, Truth and Architecture and Postmodernism* (New York: Columbia University Press, 1981).

6. *Der Derrida and Shapiro*, pp. 1-10.

7. Jacques Michel, *The Architecture of Language and the Semiotic Sign* (London: Tavistock, 1989).

8. Forster M., *Architectural and Cultural Critique* (London: Routledge, 1997).

9. See Ben Miller, *Architecture* (London and New York: Routledge, 1997), pp. 20 - 30.

10. See Jacques Coues, *Research on Fiction and Truth in Context* (Oxford: Blackwell, 1980).

11. Jacques Coues and Pierre Coues, *Research on Fiction and Truth in Context* (Oxford: Blackwell, 1980).

12. See Jacques Coues, *Research on Fiction and Truth in Context* (Oxford: Blackwell, 1980).

13. See Michel Serres, *On Language, Truth and Architecture and Postmodernism* (New York: Columbia University Press, 1981).

14. See Michel Serres, *On Language, Truth and Architecture and Postmodernism* (New York: Columbia University Press, 1981).



شیرین پوربشکی، محقق و مترجم  
 ترجمان جامع علوم انسانی